بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 دی 1396.

خب بحث ما در مورد جایی بود که زنی ادعایی کرده است که در یک ماه سه بار حیض دیده است شهودی دارد که این شهود شهادت می دهند که فی الجمله در بعضی از ماه ها این حالت را داشته است ولی شهادت به اینکه در همه ماه ها این در همه ماه ها غالب ماه ها یعنی شهادت نمی دهند که عادتش به این نحو است که در هر ماه سه بار حیض ببیند. فی الجمله به این شهادت می دهند حکم این صورت چیست. خب ما عرض می کردیم که اینجا به نظر می رسد که روایت سکونی نسبت به این مورد اجمال داشته باشد و به قواعد باید مراجعه کرد. در مورد قواعد بحث قاعده مقتضی و مانع را مطرح کردیم. و اینکه در این جور موارد ممکن است ما به قاعده مقتضی مانع توجه کنیم. حالا من می خواهم یک مقداری توضیح دهم در مورد این قاعده مقتضی و مانع عرض کنم خدمت شما قاعده مقتضی مانع که حاج اقا قائل هستند مرادشان چیست. ببینید گاهی اوقات یک امر تکوینی یک پدیده ای موضوع آثاری هست حالا یک پدیده ای حالا تکوینی در نظر بگیرید یا تشریعی در نظر بگیرید یک اثاری دارد. مثلا مرگ اثری دارد در شرع. موضوع کسی که بمیرد اموالش قسمت می شود و احکامی که بر مرگ متفرّع است. این مرگ یک مقتضی دارد و یک مانع دارد برای ایجادش مثلا کسی که غذای مسموم بخورد غذای مسموم مقتضی مرگ است ولی مانعش این است که برود خودش را درمان کند و مداوا کند. این یک جور. بحث این است که آیا اگر کسی ما یقین داریم غذای مسموم خورده است ولی نمی دانیم درمان کرده است یا خیر. آیا اینجا حکم می شود که این طرف مرده است اموالش را قسمت می کنند احکام مرگ را بار می کنند؟ قطعا چنین نیست. نه دلیل شرعی بر این مطلب داریم نه عقلائا این جور است. قاعده مقتضی مانع البته مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی به قاعده مقتضی مانع قائل بوده است به یک عرض عریضی همه قواعد هم به قاعده مقتضی مانع بر می گردانده است و فرموده است که عقلائا قاعده مقتضی مانع

در حالی که قطعا در این مثال که قطعا این جور نیست که مجرد اینکه مقتضی مرگ موجود باشد شک داریم که این مقتضی به وسیله وجود مانع تأثیرش را در ایجاد مقتضی کرده است یا خیر بگوییم مقتضی تحقق پیدا کرد احکام شرعی مقتضی را بار کنیم. قطعا این طور نیست. یا مثال شرعی اش را جایی که آن امر شرعی خودش یک امر شرعی باشد مثل طهارت خبثیه

حدثیه که خودش یک امر شرعی است حالا خبثیه را مورد اختلاف است که شرعی هست یا عرفی است. طهارت حدثیه امر شرعی است این طهارت مقتضی اش این است که مثلا شما آب روی دستتان بریزید تا آن طهارت حدثیه برای وضو اب بریزید مقتضی اش ریختن اب است. وجود حاجب روی دست این مانع از تأثیر این مقتضی در ایجاد طهرت است. اگر کسی آب بریزد شک داشته باشد که دستش حاجب بوده است یا خیر همین کافی است که طهارت حدثیه حاصل شده است نه هیچ کسی دلیل شرعی برای این مطلب هست نه عقلائا چنین است. آن به این محدوده قاعده مقتضی مانعی که مرحوم اقا شیخ هادی قائل هست خب حاج اقا قائل نیستند. حاج آقا در یک دایره خاصی می گویند قاعده مقتضی مانع فکر می کنم در بعضی مراتبش شاید اقایان دیگر هم برایشان مسلم باشد. ایشان قاعده مقتضی مانع را در تزاحم ملاکات قائل هستند. می گویند جایی که ملاک یک حکم مسلم باشد. نمی دانیم که یک ملاک مزاحمی آمده باشد و جلوی تأثیر ملاک اولیه را در ایجاب حکم گرفته است یا خیر اصل این است که یعنی عقلائا حکم می کنند که به آن ملاک اولیه بر طبقش باید ما حکم کنیم. مثلا فرض کنید کذب. خب کذب مفسده دارد. در همه موارد مفسده د ارد. ولی گاهی اوقات همین مفسده کذب در بعضی از موارد به دلیل اینکه باعث حفظ جان مؤمن است این مفسده اثر در حرمت نمی گذارد. باعث تحریم کذب نمی شود. عنوان ثانوی ضرورت سبب می شود که کذب حرمت نیاورد. حالا ما جایی شک کردیم که آیا این کذب آن عنوان ثانوی در اینجا هست یا خیر. آیا ما می توانیم بگوییم که نه اینجا دلیل بر تحریم کذب نداریم مثلا برائت جاری کنیم و امثال اینها. این جور نیست که برائت جاری کنند.

البته این نکته را توجه کنید یک مطلبی را قاطی نشود گاهی اوقات مسلم نیست که من این دروغ را بگویم حتما اثر دارد در نجات باب مؤمن. احتمالی است نجات جان مؤمن. ولی بعضی وقت ها آن شیء اهمیّتش انقدر زیاد است که احتمالش هم مانع است. یعنی احتمال اینکه این دروغگویی من باعث شود که طرف را. طرف را دارند اعدام می کنند من این دروغ را بگویند ممکن است اعدام بکنند ممکن است نکنند. احتمال دارد که این دروغ من اثر داشته باشد در اینکه آن را اعدام می خواهند بکنند. به خاطر یک جرمی می خواهند اعدام کنند من یک دروغی می گویم که این خیلی آدم فلان است و بهمان است و یقین هم ندارم که با این دروغی که می گویم حتما نجات پیدا می کند می گویم سنگ مفت گنجشک مفت حالا ما می گوییم شاید گرفت. تیری در تاریکی داریم پرتاب می کنیم شاید اثر کرد. اینجا چون وجوب حفظ نفس انقدر اهمیّت دارد که حتی احتمال یعنی راهی را که احتمالا به وجوب حفظ نفس می انجامد آن هم واجب است این وجوب ظاهری ای که نسبت به انجام این عملی که احتمالا به وجوب حفظ نفس می انجامد همین جلوی حرمت کذب را می گیرد. بحث ما این نیست. بحث ما در جایی هست که نه در این حد هم ثابت نیست. احتمال دارد که این یک مصلحتی وجود داشته باشد که این مصلحت جلوی مصلحت کذب را بگیرد. خب اینجا شاید این مثال همه آقایان هم این را بگویند که مجرد احتمال عروض عنوان ثانوی ای که باعث شود

این باعث نمی شود که شما مجوّز کذب داشته باشید. مجوّز کذب باید ثابت شده باشد. عنوان ثانوی باید احراز شده باشد تا جلوی تاثیر آن شیء را بگیرد.

سؤال:

پاسخ: حالا آنها یک بحث های دیگر است. نه آن بحث اصاله الصحه و اینها وجود دارد. آن اصاله الصحه چیز دیگری است. آن یک نکات دیگری اینجا وجود دارد آن نکات اصاله الصحه ممکن است باعث شود که نشود تصحیح کرد. آن حالا می گویم چیز فرق دارد بحث هایش.

حاج اقا بیانشان این است می گویند اگر در یک حکمی مقتضی ثبوت حکم ثابت باشد اما عرض کنم خدمت شما این که مزاحمی برای تاثیر آن مقتضی وجود دارد یا خیر ثابت نباشد اینجا عقلائا حکم می کنند که این مصلحتی که مقتضی ثبوت حکم است آن حکم را ایجاد کرده است به آن احتمال وجود ملاک مزاحم اعتنا نمی کنند. خب این اصل مدعا. عمده

سؤال:

پاسخ: همان مثالی که در مورد کذب زدم برای همین بود دیگر. این فکر می کنم از مثال های بسیار روشن باشد. اصلا محل کلام نیست من فکر می کنم جزو مسلمات باشد هیچ کس در مورد کذب مجرّد احتمال المسبب راکافی نمی داند. به خصوص در مورد این مثال خاص که می گویم این مثال خاص شاید خیلی حکم قضیه اش روشن باشد. اما ممکن است شخصی بگوید که از این مثال نمی شود حکم تعمیم کلی کرد و امثال اینها. خ بواقعش این است که در باب مزاحم ها فرض کنید من وجوب نماز را می دانم احتمال می دهم که یک چیز دیگری بر نمازی بر گردن من واجب باشد. احتمال میدهم واجب باشد جلوی وجوب نماز را بگیرد. شاید هم نباشد. آیا من می توانم به مجرد احتمال چون در فعلیت حکم حکم دیگر دخالت دارد. این هم شبیه همین است. یعنی اگر بخواهد یک حکم فعلی باشد باید یک امر واجب باشد مصلحت واجب اهمی هم در قبالش نباشد. آیا اینجا کافی می دانند. من به مجرد اینکه شاید یک واجب دیگری به گردن من باشد کافی است برای اینکه نماز را ترک کنم؟

سؤال:

پاسخ: احتمال دارد که فعلی باشد. آیا احتمال فعلیت باعث می شود که جلوی فعلیت این را بگیرد؟

سؤال:

پاسخ: علم به عدم تنجز حاصل می کنم ولی علم به عدم فعلیت حاصل نمی کنم.

سؤال:

پاسخ: نه این بحث ها روی مبانی ما را نیاورید وسط. روی مبانی معمول آقایان را بحث را دنبال می کنیم. می خواهم بگویم که این آقایانی که در بحث تزاحم وجود مزاحم را می گویند که باید احراز شود. در بحث یک روایتی اینجا وجود دارد که احتمال المعارض می دهم. احتمال المعارض کافی است که این روایت را از حجیت بیاندازد. اگر آن معارض در متن واقع وجود داشته باشد آن تأثیر می گذارد. این به استصحاب و اینها کسی تمسک نمی کند. اینها این حرف ها که نیست. بحث سر این است که این مشی ها یعنی می خواهم نمونه هایی بیاورم که منبحات وجدانی بر این جور چیزها باشد. حالا این هم یک تفاوت هایی هر کدام دارند با آن نکته محل بحث ما. نمی خواهم بگویم که همه این مثال ها دقیقا عین مورد بحث هست. حالا آن بحثش در جای خودش باید مفصل بحث شود. نمی خواهم تمام ریزه کاری های این بحث را اینجا بگویم. یک سری بحث های مشابه اینجا وجود دارد که اینها معمولا همین جور می گویند و احتمال المعارض را کافی نمی دانند بر اینکه یک روایت را از حجیت بیاندازد. احتمال المزاحم را کافی نمی دانند برای اینکه فعلیت یک حکم را از بین ببرد. احتمال عنوان ثانوی را کافی نمی دانند برای اینکه یک حکم را بگویند فعلی نیست و امثال اینها. اینه چیزهایی هست که شاید یک نوع منبحات وجدانی باشد که آدم یک به اصطلاح قاعده مقتضی مانع را برایش شاید وجدانی شود. حالا یک بحث بحث کبروی قضیه است که در جای خودش باید بحث شود. بحث عمده اش بحث اثباتی قضیه است. از کجا ما می توانیم کشف ملاک کنیم و این مقتضی و مانع در عالم ملاکات را چطوری می توانیم احراز اثباتی اش کنیم. مرحوم سید در عروه یک سری بیاناتی دارند بعضی جاها فتواهایی داده اند این فتواها را روی دو تا خیلی از اقایان اشکال کرده اند که اینها درست نیست و امثال اینها این فتواهایی که مرحوم سید داده اند گاهی اوقات روی یکی از این دو مبنا تصحیح می شود حالا من نمونه های فتواهایش را بعدا برای شما عرض می کنم. یکی اینکه در بعضی از موارد فتواهایی که مرحوم سید داده اند روی قاعده تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص. فرض کنید اکرم العالم داریم لا تکرم الفساق من العلما هم داریم. ما نمی دانیم لا تکرم الفساق من العلما را ما می توانیم جایی که شک داریم که یک شخصی فاسق هست عالم بودنش مسلم است نمی دانیم فاسق هست یا نیست. خب بحث هست که ایا تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص صحیح است یا خیر معمول آقایان صحیح نمی دانند. حالا بعضی از شبهه تفصیل بین لبّی و غیر لبّی این جور تفصیلات قائل هستند قائل به جواز تمسک نیستند. یعنی به عام در شبهه مصداقیه نمی شود تمسک کرد. از بعضی از عبارت های مرحوم سید استفاده می شود که به عام در شبهه مصداقیه مخصص می شود تمسک کرد. چون تصریح دارد بالاتر از استفاده. به نظرم در تعادل و تراجیح اش بعضی جاهایش تصریح به این معنا دارد. در شرح مکاسب بعضی ها دیده ام که تصریح می کند که تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص جایز است. این یک بعضی از فتاوای مرحوم سید را توجیه می کند. یک بیان دیگری از بعضی از عبارت های دیگر ایشان استفاده می شود بحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص نیست. بحث همین قاعده مقتضی و مانع در باب ملاکات است. با این به اصطلاح پیش فرض که ایشان می گوید که عام و استثنا عرفا ظهور دارد که عام از باب مقتضی است استثنا از باب مانع است. ایشان یک همچین ادعای استظهار عرفی می کنند. اگر گفتند اکرم العلما الا الفساق منهم.. این یعنی اینکه علم اقتضای وجوب اکرام را دارد. فسق مانع از این اقتضا است. ایشان یک همچین استظهاری می خواهد بکند. بنابراین در بعضی از موارد به این قاعده تمسک می کنند. بین این دو بیانی که از کلمات مرحوم سید استفاده می شود تفاوت هست. تفاوت در کجاها؟ توجه فرمایید تمسک به عام در شبهه مصداقیه کسی که قائل هست شرطش این است که مخصص منفصل باشد. در مخصص متصل کسی تمسک به عام در شبهه مصداقیه را قائل نیست. به شرط انفصال هست تمسک به عام می شود. این یک نکته. پس بنابراین اگر در جایی متصل باشد تمسک به عام نمی شود. ولی آن بحث قاعده مقتضی و مانع جاری است. بعضی جاها مرحوم سید تمسک کرده است که می گویم از بعضی از عبارت های مرحوم سید استفاده می شود که مبنایشان قاعده مقتضی و مانع است در جاهایی که استثنا متصل بوده است ایشان بر طبق آن عام فتوا داده است که خب این طبق مبانی تمسک به عام در شبهه مصداقیه خب نمی شود به آنها تمسک کرد.

سؤال

پاسخ: این را هم بگویم که در غیر متصل اصلا این بحث ها نیست. این که هست به نحو استثنا اگر باشد. و الا اکرم العالم العادل ایشان هم نمی گوید که اصل عالم به اصطلاح مقتضی است بحث جایی است که به شکل استثنا ذکر شده باشد نه به شکل قید و مقیّد. آن مورد بحث ایشان نیست. این یک نکته.

سؤال:

پاسخ: نکته دیگری که اینجا وجود دارد جایی که مستثنا ما اجمال مفهومی داشته باشد. جایی که اجمال مفهومی داشته باشد دیگر تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص خب جایی ندارد. باید شبهه مصداقیه باشد. در شبهه مفهومیه که نمی شود به عام تمسک کرد. در شبهه مفهومیه خب اجمال به خصوص مخصص متصلی که متصل هم باشد خب این اجمال قطعا سرایت می کند این بحثی در این که نمی شود به عام تمسک کرد به آن معنا نیست. ولی در این بحث قاعده مقتضی و مانع را اگر ما پیاده کنیم و آن بیان مرحوم سید را اینجا ها بیاوریم خب این هم اینجا می آید. تفاوتی ندارد که آن اجمال در مخصص متصل باشد منفصل باشد تردید ما به نحو شبهه مفهومیه هم باشد این قاعده در آن پیاده می شود. این مورد توجه داشته باشید که می گویم بعضی موارد این را من فردا شاید بعضی نمونه هایش را برای شما بیاورم که از کجا عبارت های مرحوم سید استظهار شده است که ایشان قائل هست به اینکه قاعده مقتضی و مانع در باب ملاکات را کبرویا قبول دارد از جهت اثباتی هم به این بیان قائل هست. خب حاج آقا می فرمودند که این مطلب خیلی تام نیست. نه اینکه بگوییم استثنا همیشه از باب این هست که مانعی از ان اقتضا وجود داشته است نه خیلی وقت ها استثنا از این باب هست که اصلا مقتضی در او وجود ندارد و این تعبیر شبیه همان تعبیری است که به نحو قید گاهی اوقات تعبیر می کند. یک موقعی شما می گویید اکرم العالم العادل گاهی اوقات می گوییم اکرم العادل الا ان یکون فاسقا. این تفاوت تعبیری گاهی اوقات هیچ نکته خاصی ندارد که به نحو قید ذکر کنید یا به نحو استثنا ذکر کنید این جوری نیست که

عمده قضیه ایشان می فرمودند که بحث تناسبات حکم موضوع است که اقتضا می کند ما کشف علت کنیم.

سؤال:

پاسخ: متصل و منفصل خیلی تفاوت ندارد اینجا ممکن است در قید هم همین مطب بیاید و تفاوت بین به نحو قیدی باشد به نحو استثنایی باشد حالا قید یا استثنا متصل به کلام باشد یا منفصل به کلام باشد اینها تفصیلاتی هست که در بیان حاج آقا نمی اید. حالا من بگذارید اینجا یک نکته ای را هم تکمیل کنم که آن این است که در بحث اینکه اصلا چطوری ما می توانیم کشف ملاک کنیم حالا منهای این بحثی که اینجا هست به طور کلی در یک سری بحث هایی خب بحث کشف ملاک خیلی اهمیت دارد. در بحث مسئله ترتب اهم و مهم، دو تا مبنا هست در تصحیح مهم در ظرفی که شخص اهم را ترک می کند و مهم را می آورد. خب بعضی ها با ترتب تصحیح می کنند مرحوم اخوند خب ترتب را قبول ندارد می گوید که کسی که اهم را ترک کند مهم را بیاورد با ترتّب نمی شود تصحیحش کرد با ملاک ایشان تصحیح می کند. می گوید که چون در ظرفی که اهم هم واجب باشد مهم ملاک دارد ولو مهم وجوب ندارد وجوبش با وجوب اهم ولو به نحو ترتبی تضاد دارد و نمی شود به نحو ترتبی ما مهم را واجب کنیم ولی مهم ملاک دارد و ما می توانیم با تمسک به ملاک تصحیح کنیم عبادت را. خب اینجا یک اشکال معروفی به مرحوم اخوند وجود دارد که آن این است که ما اگر به نحو ترتّبی برای مهم امر درست کنیم امر کاشف از ثبوت ملاک در مهم است. ولی اگر نه برای مهم امر درست نکنیم ما کاشفی از ملاک به غیر طریق امر نداریم. این جوری بعضی ها فرموده اند. حاج اقا اینجا اشاره می فرمودند که این مطلب درست نیست از گونه های مختلف ما می توانیم کاشف ملاک داشته باشیم. اولا بعضی از ادله ای که مستقیما به ملاک ناظر است نه به حکم تکلیفی. ببینید یک موقعی شما می گویید یک روایت دارد که می گوید الصلوه واجبهٌ یا یجب الصلوه. صلّ. حدیثی که ناظر به صلوه هست آن خب شما ممکن است بگویید که در جایی که با واجب اهم تزاحم می کند این صلّ تخصیص خورده است و وجوب صلوه وجود ندارد وقتی وجوب وجود نداشته باشد ملاک در صلوه احراز نمی شود. ولی در بعضی از ادله ممکن است بگوییم که آن ادله ای که می گوید در صلوه این مصالح و این فایده ها وجود دارد ما ممکن است بگوییم این ادله اقتضا می کند که حتی صلوه ای که مزاحم با اهم هست در اطلاق این ادله ای که هست این موارد را هم بگوییم که می گیرد.

سؤال:

پاسخ: حالا می خواهم کبری قضیه را توضیح دهم در مقام بیان تمام ریزه کاری های بحث نیستم.

این یک بیان که از ادله اخباریه آن چیزهایی که اخبار از این مصالح می دهند حالا آیا این ادله اطلاق دارد یا خیر نمی دانم این جور بحث ها خب باید در جای خودش بحث بشود. ولی عمده نکته ای که هست این بحث این روایات نیست. عمده نکته ای که حاج آقا روی آن تکیه می کردند می گویند که ارتکازات متشرعی و یا به تعبیر دیگر تناسبات حکم موضوع که ناشی از ارتکازات متشرعی ارتکازات شرعی یا ارتکازات عقلایی هست اقتضا می کند که مصالح در بعضی از فروض هم وجود دارد. ببینید شما ما یک دلیل داریم گفته است که به این فقیر کمک کنید. دو نفر فقیر هستند. یک فقیر فقرش بیشتر است و من به دلیل فقر بیشتری که این طرف دارد وجوب فعلی کمک

یک مال هم بیشتر ندارم. خب حکم شرعی فعلی شرعی این است که من به این فقیر که بیشتر فقرش شدیدتر است کمک کنم. ولی عقلائا همه می دانند که رفع نیاز مؤمن ولو رفع نیازی که مزاحم با رفع نیاز مؤمن است مهم تر است آن ملاک دارد چون اینها ریشه های عقلایی دارد صرفا یک امر شرعی نیست که ما از ملاکاتش با خبر نباشیم. می دانیم این که گفته اند تصدق علی مسکینٍ در جایی که واجب باشد فرض کنید حالا من این جور مثال بزنم فرضا کمک کردن به پدر و مادر واجب است. شرعا اگر پدر و مادر نیازمند باشند و فرزند داشته باشد خب باید رفع نیاز پدر و مادر کند. اگر یکی از اینها نیازش شدیدتر است. یک پول هم بیشتر ندارم. خب طبیعی است که باید به آن که شدیدتر است بدهم. ولی خود ما ین را می فهمیم که این جور نیست که مادری که نیازش کمتر است کمک کردن به او اصلا ملاک نداشته باشد چون اینها ریشه های عقلایی دارد. این ریشه های عقلایی باعث می شود که ما بفهمیم که حتی در ظرفی که به دلیل تزاحم با واجه به اهم فعلیت ندارد وجوب تصدّق بر مثلا مادر ملاک دارد. بنابراین اگر شما به هر دلیل به دلیل اینکه از بابای خود قهرید به خاطر چیزهای دنیوی این چیزهایی که می گویم ممکن است به خاطر اینکه با پدر خود قهر هستید ولو اینکه پدر شما احتیاچ شدید دارد نمی خواهید به پدرتان کمک کنید حالا آمدید به مادرتان کمک کردید. این مثل این نیست که اصلا کمک نکنید بروید آن مال که دارید بخورید. این را فرق احساس می کند خود انسان می فهمد که بین اینکه به مادر کمک کنید یا اینکه هیچ کمک نکنید مساوی نیستند و خود این ملاک در آن وجود دارد. در امور شرعی هم بسیاری از وقت ها همان فرض کنید تعلیلاتی که در روایات وجود دارد همان تعلیلات منشأ می شود که یک نوع تناسبات حکم موضوع شکل گیرد و انسان درک کند که فرض کنید که این عمل در این فرض هم ملاک دارد. فرض کنید می گوید الصوم جنّهٌ. حالا یک شخصی الآن پزشکی هست که جان مؤمنی در خطر هست این جان مؤمن را خب به هر حال نمی رود آن کار را انجام نمی دهد روزه اش را می گیرد. وظیفه اش این بوده است که روزه اش را بخورد این نمی خورد آن عمل جراحی که باید انجام می داده است انجام نمی دهد می آید این روزه اش را می گیرد. خب وجدانا آدم می فهمد که اینجا این جور نیست که این شخص با آن شخصی که نه آن کار را انجام می دهد نه جان آن مؤمن را نجات می دهد نه روزه می گیرد مساوی هستند. خود این ملاک دارد. بله ملاک اهم وجود داشته است این بوده است که شما آن مؤمن را نجات دهید و روزه خود را بخورید ولی این جور نیست که کسی که روزه اش را نمی خورد و می گیرد ولو واجب اهم را ترک می کند با کسی که هیچ یک از اینها را انجام نمی دهد مساوی هستند

سؤال:

پاسخ: یعنی ملاک دارد. بگویید ملاک استحبابی. هر چه می خواهید تعبیر کنید. این همین برای تصحیح شیء کافی است.

نه حالا آنها گاهی اوقات کلیت بحث را می خواهم بحث در جزئیت بحث مناقشه نکنید نمی خواهم در مقام بحث فقهی این فروع نیستم که تمام قید و قیدات این فروع را بخواهم بیان کنم. می خواهم این را بگویم غرض من این نکته است که کشف ملاک الزاما متوقّف بر امر نیست. در واجباتیکه ریشه عقلایی داردیا ندارد این مثالی که برای تصدّق زدم واژه ای بود ریشه عقلایی دارد مثالی که بری صوم زدم ملاکی است که ریشه عقلایی ندارد تأسیس شرعی است. می گویم چه واجب واجبی باشد که ریشه عقلایی دارد چه واجب واجبی هست که ریشه عقلایی ندارد و از تأسیسات شرعی هست اینها را کشف ملاک می شود کرد. این جور نیست که کشف ملاک نشود کرد. ملاک یعنی همان است. همان اقضای با چیز یکی است

سؤال:

پاسخ: شما می گویید مانع باشد من همان را می گویم ملاک اقتضایی دیگر.

نه یعنی چه؟

نه مانع یعنی چه یعنی مصلحت دار بودن این را از بی می برد نه مصلحت دارد دیگر. مبغوض یک بحث دیگر است. یعنی آیا این روزه شما ببینید بعضی وقت ها یک مرحله است که گاهی اوقات ممکن است حالا یک ریزه کاری هایی در این بحث هست که نمی خواهم وارد بحث آن شوم. گاهی اوقات نفس عصیان واجب اهم ممکن است یک تأثیراتی گذاشته باشد ان باعث شود که مزاحم باشد با مصلحت او. یعنی به این معنا که باعث شود که دیگر انسان قرب به چیز خدا نیاورد. حالا در عبادیات و امثال اینها. حالا در غیر عبادیات فرض کنید که این بحث ها وجود ندارد. غرض من این نکته قضیه است که این که مرحوم اقای خویی خیلی اصرار دارند و خیلی جاها چیز دارند که هیچ راهی برای کشف ملاک وجود ندارد الا

سؤال

پاسخ: ملاک الزامی هم انسان درک می کند. بله در همین مثال ریشه های عقلایی که خیلی روشن است. آن جایی که ریشه های عقلایی داشته باشد که واضح است. من الآن اینکه پدرم را از خطر مرگ نجات دهم یا مادرم را از خطر غیر مرگ نجات دهم هر دو اینها بر من لازم است. یعنی این جور مثال بعضی مثال هایش خیلی روشن است که حتی آن ملاک الزامی را هم انسان احراز می کند. بنابر این این که ما تصور کنیم که اصلا ملاک قابلیت احراز ندارد آن این جور نیست.

یک بحث اینجا هست در بعضی از موارد ملاک به نحو قطع احراز می شود. بعضی موارد ملاک به نحو قطع احراز نمی شود. ظن به ثبوت ملاک هست. آیا ظنّ به ثبوت ملاک هم اعتبار دارد یا خیر؟ این خودش خیلی مهم است. ممکن است شخصی این تقریب را بکند که در چون در بسیاری از موارد ملاکات به نحو قطعی قابل احراز نیست و به نحو ظنی قابل احراز هست و بسیاری از احکام شرعیه تابع این ملاکات است. مثلا در بحث تزاحم و اهم و مهم و اینها بالأخره باید انسان اهم را انجام دهد و مهم را ترک کند. و در غالب موارد کشف قطعی ملاک امکان پذیر نیست خود همین کاشف این است که شارع مقدس ظن را حجت قرار داده است یک نوع انسداد صغیر را ممکن است اینجا پیاده کنیم و بگوییم که بنابراین شارع مقدس اینجا ظن را معتبر کرده است.

سؤال:

پاسخ: آره آره

یعنی می خواهم بگویم که در جایی که این که ببینید دو تا شیء آیا در جایی که اینها مزاحم هستند جایی که مزاحم هستند اینکه آیا من وظیفه دارم این شیئی که ذاتا مهم بوده است الآن ببینید دو تا شیء هست اگر مزاحمت با او نبود این واجب بود. نمی دانم در ظرف مزاحمت با اهم اصلا این مهم ملاک دارد یا خیر. این جور جاها چون اگر قرار باشد در این جور موارد در همه موارد ما بخواهیم برائت جاری کنیم ممکن است ما بگوییم که باعث می شود آدم می داند که در خیلی از این موارد حالا بگویید علم اجمالی به ثبوت فی الجمله ملاک در بعضی از این موارد دارد این که در کجاها ملاک هست در کجاها ملاک نیست احراز نمی شود بنابراین ما یک علم اجمالی داریم که در بعضی از این موارد ملاک وجود دارد. خب حالا این که بخواهیم همه مواردی که ملاک وجود دارد را واجب کنیم ممکن است خیلی وقت ها به حرج و امثال اینها منجر شود آن روی آن قواعد و بگوییم این علم اجمالی ای که به ثبوت ملاک در بعضی از موارد مزاحمت با واجب اهم اصل ملاک ها نه اهمیت ملاک بحث من این است ببینید شما اگر آن مهم آن مهم را ترک کردید. این اهم را انجام دادید. اهمی که ما احتمال می دهیم که اصلا در ظرف مهم این اهم اصلا ملاک نداشته باشد. این اهم ملاک نداشته باشد. این

آره یعنی به این معنا در ظرفی که این دو با هم مزاحم باشند، شرط ملاک داری این این باشد که مزاحمت با اهم نداشته باشد. یک همچین احتمالی را ما خیلی وقت ها

در کار نباشد اصل ملاک داری اش شرطش همچین چیزی باشد اگر آن بیانی که آقای خویی دارد بازگشتش به همین است دیگر. ما می گوییم احتمال میدهیم که در ظرفی که این اهم و مهم را من قدرت بر امتثال هر دو ندارم قدرت بر اتیان هر دو ندارم احتمال می دهم که آن که ذاتا مهم بود اصلا در این ظرف تزاحم اصلا ملاک هم نداشته باشد. این احتمال را فرض این است که ما این احتمال را می دهیم. بحث ما این است که ولو در یک مورد دو مورد احتمال می دهیم ولی چون در مجموعه موارد ما ممکن است بگوییم که علم اجمالی داریم که در بسیاری از این موارد ملاک وجود دارد و این علم اجمالی را که به نحو موافقت قطعیه مسلم نمی شود انجام داد اینجا یک نوع انسداد صغیر پیاده می شود موارد که مظنون الملاک است آنها لازم المراعات می شود. به این بیانات. حالا این اصلا در مقام بیان تمام جوانب این بحث نیستم. می خواهم یک سری چارچوب هایی که این بحث دارد را نشان دهم که هر کدامشان باید حک و اصلاح شود و بحث هایش تنقیح شود. غرض من این است که در جایی که علم به ثبوت ملاک داشته باشیم که خب هیچ بحثی نیست. همچنین در جایی که ظن به ثبوت ملاک داشته باشیم و دلیلی مثل انسداد بر اعتبار این ظن باشد خب این جاها ما می توانیم احراز کنیم ملاک وجود دارد و آن وقت بحث قاعده مقتضی و مانع را ما در موردش پیاده کنیم. این بحث یک شمای کلی از بحث مقتضی و مانع و بعضی از فروعش که خیلی هایش باید یک مقداری منقّح شود و پاکیزه در موردش بحث شود. حالا من این را برای این مقدمه آوردم برای اینکه در ما نحن فیه ببینیم قاعده مقتضی و مانع را چوری می توانیم پیاده کنیم. بحثش را فردا انشاء الله توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد